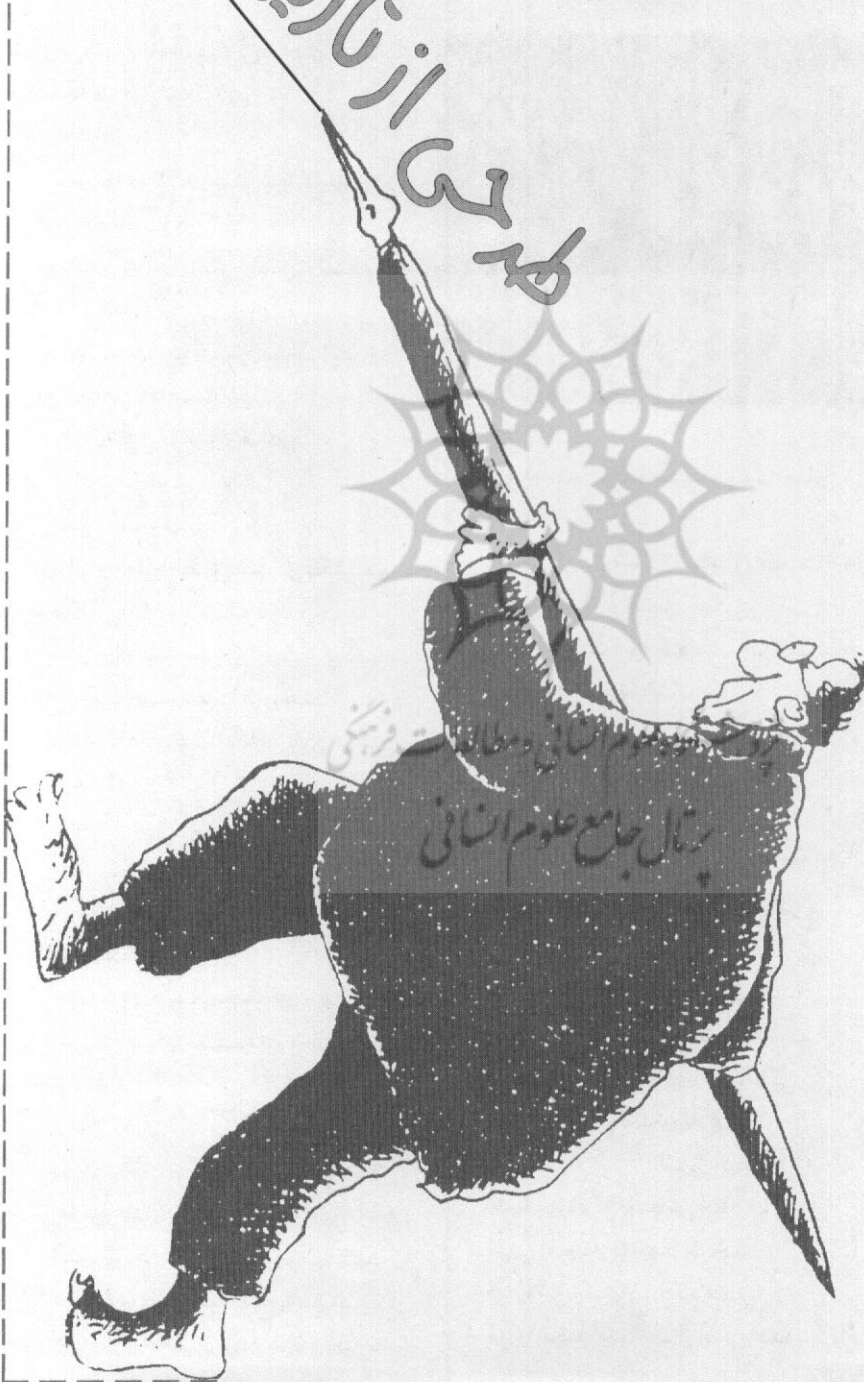


احمد غزالی پزوهی - قم

به دنبال طرح متون و محتوای طنزآمیز در کتاب‌های درسی خوانندگان فہیم نیز با اقبال و استقبال از این موضوع مقالات گوناگون ارسال داشته‌اند. در این مقاله مؤلف کوشیده است ما را با طنز ایرانی، سابقه‌ی آن در شعر و نثر و انواع آن، زبان طنز، انواع و مضامین طنز و مطالبی از این دست آشنا سازد. ذکر نمونه‌ها و شواهد کافی از امتیازات این مقاله است:

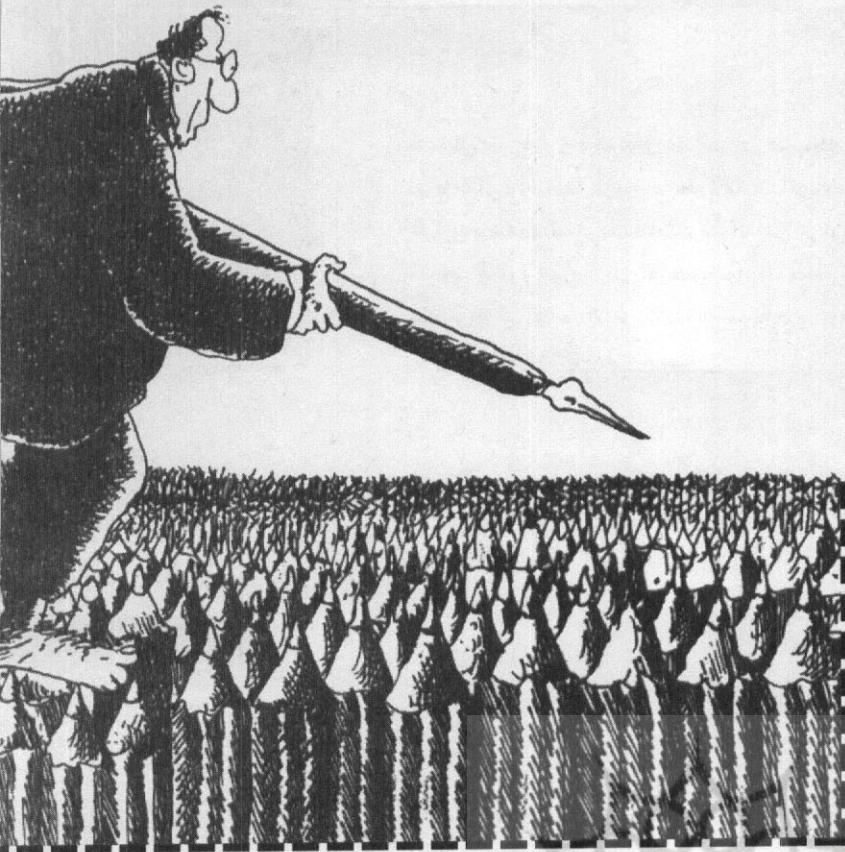
طنز ایرانی از تاریخ طنز ایران



طنز ایرانی

فرهنگ ایران اجزا و ابعاد متنوعی دارد و جلوه‌های خیره‌کننده‌ی آن، امتیازی خاص به آن بخشیده است. ادبیات فارسی، قطعاً یک عنصر اساسی فرهنگ ایرانی به شمار می‌رود و چنان گسترده و عمیق است که تقریباً تمام خصوصیات رفتاری و فکری و ذوقی ملت ایران را در خود جای داده است و برای شناخت این خصایص و جنبه‌ها، هیچ مرجعی مناسب‌تر و مفیدتر از ادبیات نیست. یکی از ویژگی‌های قوم ایرانی، شوخ طبعی و طنزپردازی آن است. اگر ملت ایران را «رند» قلمداد کنیم، البته بر خطا نرفته ایم. بیهوده نیست که حافظ نماد و نمونه‌ی اعلای فرهنگ ایرانی به شمار می‌رود. در واقع، حافظ عصاره‌ی ملت ایران است؛ فرهنگی است به صورت «فرد». اقبال و توجه ایرانیان به حافظ یکی هم به همین دلیل است که او را آئینه‌ی خویش می‌یابند و با نگاه به او خود را می‌بینند. درباره‌ی رندی و طنز حافظ بسیار گفته و نوشته‌اند که در اینجا نیازی به تکرار نیست. اما این نکته کم‌تر بیان شده که رندی و طنز حافظ، در واقع مظهر «طنز» و «رندی» ایرانی است.

نگاهی به کثرت امثال و حکم طنزآمیز که در کتاب نفیس دهخدا^۱ گرد آمده است، این مدعا را کاملاً به ثبوت می‌رساند که طنزپردازی یک ویژگی ممتاز ملت ایران است. این ضرب‌المثل‌ها از آن جهت ارزش دارند که علاوه بر نشان دادن قریحه‌ی طنزپرداز ایرانی، هریک فشرده‌ی تجربیات میلیون‌ها انسان در طی قرن‌های متمادی به



شمار می روند و با بیان غیر صریح خود، همیشه و همه جا صدق توانند کرد.

به عنوان نمونه:

- ماما که دو تا شد، سر بچه کج بیرون می آید. (جلد اول، ص ۲)

- آمدم ثواب کنم، کباب شدم. (همان، ۴۴)

آنقدر خر هست، پس ما چرا پیاده می رویم؟ (همان، ۵۹)

- از آن نترس که های و هو دارد.

از آن بترس که سر به تو دارد

(ص ۱۰۰، همان)

- از شیخ علی خان بترسیم، از سگش هم

بترسیم؟ (ص ۱۳۷، همان)

- استر را گفتند: پدتر کیست؟ گفت:

خاله ام مادیان است. (ص ۱۷۲، همان)

- بالا بالاها جانست، پایین پایین ها هم

نمی نشیند. (ص ۳۶۸، همان)

و صدها مورد دیگر.

معنای طنز:

فرهنگ معین، این معانی را برای لغت طنز

ذکر کرده است:

«افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه

زدن، سرزنش کردن، مسخره، طعنه،

سرزنش، ناز»

(ص ۲۲۳۷)

در متون نظم و نثر قدیم هم، طنز به همان

معانی مذکور آمده است. مثلاً:

الف- ابوبکر عتیق نیشابوری (وفات:

۴۹۴ هـ.ق) در تفسیر خود راجع به موسی،

ضمن شرح فرار موسی از نزد فرعون و رفتن به

«مدین» و دیدن دختران شعیب بر سر چاه می نویسد:

«موسی گفت: شما را کس نبود که آب

کشد؟ گفتند: ما را در همه ی جهان پیر پدری

است. موسی فاز آن قوم گفت: چرا این

مستورات را آب نکشید؟ ایشان به طنز گفتند:

تو مردتری برکش.»^۲

ب- طنز کنان رویهی آمد ز دور

گفت: صبوری مکن ای ناصبور

(نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۰۳)

یعنی: افسوس و استهزاکنان، و نیز ناز و

کرشمه کنان.^۳

ج- گه آید بر من طنز کنان آن رعنا

همچو خورشید که با سایه درآید به طرب

هر چه پُرسَمش ز رعنائی و بر ساختگی

عربی وار جوابم دهد آن ماهِ عرب

(سنائی، دیوان، ۶۸)^۴

اندر مه روزه گل چنان می خندد

گویی که به طنز بر جهان می خندد

می روشن و نوبهار و مردم هشیار!

گل را عجب آمده است از آن می خندد

(دیوان کمال اسماعیل، به کوشش

بحرالعلوم، ص ۹۰۹، رباعی شماره ۵۶۳،

انتشارات دهخدا، چاپ اول ۱۳۴۸)

معنای اصطلاحی طنز، با معنای لغوی آن

بی ارتباط نیست:

«آن نوع ادبی که در السنه غریبی Satire

نامیده می شود و در فارسی طنز اصطلاح شده،

عبارت از روش ویژه ای در نویسندگی است که

ضمن دادن تصویر هجو آمیزی از جهات زشت

و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه

و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق آمیز،

یعنی زشت تر و بدتر کتب تر از آنچه هست

نمایش می دهد تا صفات و مشخصات آن ها

روشن تر و نمایان تر جلوه کند و تضاد عمیق

وضع موجود با اندیشه ی یک زندگی عالی و

مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب، قلم طنزنویس

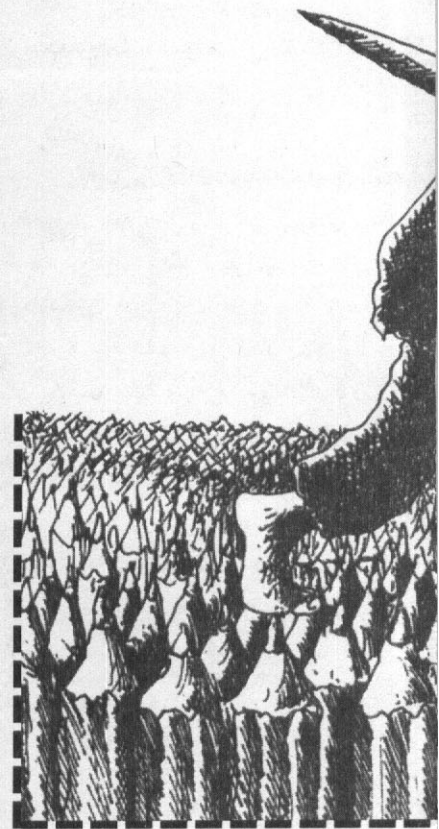
با هر چه که مرده و کهنه و واپس مانده است و با

هر چه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز

می دارد، بی گذشت و اغماض مبارزه می کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این

خنده، خنده ی شوخی و شادمانی نیست.



خنده ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم، خطاکاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف می کند.^۵

سابقه‌ی طنز در ایران

آگاهی ما از ایران پیش از اسلام در هر زمینه اندک است. درباره‌ی طنز نیز این حکم صدق می کند. در مرزبان نامه حکایت لطیفی درباره‌ی بزرگمهر نقل شده که نشان طنزگویی این وزیر فرزانه است. برطبق این حکایت، بزرگمهر کامروایی را در سحر خیزی می دانسته و همواره می گفته:

«شب خیز باش تا کامروا باشی.»

یک روز خسرو و انوشیروان به چاکران خود دستور می دهد تا هنگام آمدن بزرگمهر به دربار راه بر او بگیرند و جامه هایش بدزدند. چاکران چنین می کنند. بزرگمهر برای پوشیدن لباسی دیگر به خانه بازمی گردد، لباسی تازه می پوشد

و به دربار می رود.

خسرو علت دیر آمدن بزرگمهر را می پرسد. بزرگمهر واقعه را باز می گوید.

انوشیروان به طعنه می پرسد:

«نه آیا تو می گفتی شب خیز باش و کامروا باش؟»

بزرگمهر پاسخ می دهد:

«شب خیز دزدان بودند که پیش از من برخاستند، تا کامروا ایشان شدند.»^۶

امام محمد غزالی در کتاب نصیحة الملوک ضمن بیان سخنان بزرگمهر از جمله می نویسد:

«زنی از بزرگمهر مسأله ای پرسید. بزرگمهر گفت: مرا جواب این مسأله بدین وقت یاد نیاید.»

زن گفت: چون است مال بسیار از پادشاه می ستانی از بهر دانش خویش و جواب مسأله من نمی دانی؟

گفت: من از پادشاه آنچه می ستانم بدان می ستانم که می دانم، اگر بدان ستانمی که ندانمی، همه مال جهان مرا دهند، بسنده نیاید.»^۷

طنز عمیق و لطیف بزرگمهر در پاسخ خردمندانه‌ی او پیداست: جهل آدمی بسیار است. امثال این حکایات، وجود طنز را در کلام ایرانیان پیش از اسلام نشان می دهد. گذشته از این ها، در برخی از مآخذ به وجود دلک های درباری اشاره شده است. می دانیم که دلک ها، از جمله عوامل طنزپردازی هستند و بسیاری از حقایق تلخ بر زبان آن ها جاری می شده است و تنها آنان مجاز به گفتن این گونه سخنان بوده اند.^۸

«به طوری که جاحظ در «کتاب تاج» یادآور

شده است، در عصر ساسانیان در دوره‌ی پادشاهی خسرو، دلکی بود به نام «مازیار» که پس از چندی مورد بی مهری قرار گرفت. دلک برای جلب عطف شاه، روزی چند به تقلید آواز حیوانات مشغول شد و سرانجام چنان در این کار استاد گردید که ... چون سگ «او او» می کرد و مانند گرگ زوزه می کشید و بسان خر «آر آر» می کرد و هماهنگ اسب شیهه می زد و ... یک روز که شاه در بستر راحت غنوده بود، دلک صداهای گوناگون حیوانات را تقلید کرد. شاه با شگفتی بسیار غلامان را به اطراف فرستاد، تا بالاخره مازیار دلک را برهنه در کنجی خزیده یافتند. وی را بی درنگ نزد شاه بردند. چون خسرو از حال او پرسید، گفت: - آن روز که شاه بر من خشم گرفت، خدای نیز مرا مسخ کرده، به گونه‌ی سگ و گرگ و خر در آورده است.

خسرو او را خلعت داد و از گناهش درگذشت.^۹

البته همچو که یکی از شکل های مبتذل طنز



است، در ایران پیش از اسلام وجود نداشته است و:

«ظاهر آیین کار زشت به تقلید از شاعران عرب در شعر فارسی راه یافت. چه، گمان نمی رود که در ایران پیش از اسلام شاعری از شعر به منزله‌ی سلاحی برای آزردن و نکوهیدن دشمنان خویش، یا کسانی که بدو بد کرده اند، استفاده کرده باشد.»^{۱۰}

اما بعد از اسلام، به جهت سلطه‌ی اعراب بر ایران زمین، تا قرن سوم چیزی به نثر و نظم فارسی نوشته نشد، یا اگر نوشته شد، باقی نمانده است. بنابراین، آغاز حیات دوباره‌ی زبان فارسی ظاهراً از قرن سوم است که شکل منظوم دارد.

محمد بن و صیف سیستانی به دستور یعقوب لیث صفاری، در سال ۲۵۱ هـ. ق. بنا به نوشته‌ی کتاب «تاریخ سیستان» - نخستین شعر فارسی را می‌سراید.

طبق نظر دکتر محمد جعفر محبوب: «در شعر دوران صفاری نیز به ابیات هجواً بر نمی‌خوریم و ظاهراً هجا گفتن از دوران سامانی در شعر فارسی آغاز شده و بدبختانه تاکنون هم چنان پایدار مانده و روی در ترقی داشته است.

اما در آغاز کار، در هجو نیز مانند مدح، جانب اعتدال رعایت می‌شد و شاعران در هجا گفتن نیز می‌کوشیدند از طریق میانه روی و برشمردن صفات و سجایای نکوهیده‌ی مهجور خویش فراتر نروند... و در میان شعرهای هجواً بر نمی‌خوریم این روزگار - به ندرت - به دشنام‌های زشت نیز برمی‌خوریم.»^{۱۱}

از دوره‌ی سامانی به بعد، طنز گسترش قابل ملاحظه‌ی می‌یابد و در هیچ کتاب نظم و نثری نیست که قطعه یا مطلب طنزآمیزی نباشد. شاعر یا نویسنده در لابه‌لای مطالب و مفاهیم خود، نکات طنزآمیزی هم بیان می‌کند.

در تقسیم‌بندی‌های سنتی ما، به طنز، به عنوان یک محتوای خاص توجهی نشده است. زیرا اساساً طنز نوعی از ادبیات است که باید بر مبنای محتوا نام‌گذاری شود که می‌تواند در هر قالبی ارائه شود. در زبان و ادب فارسی تا قبل از مشروطیت،

درباره‌ی طنز نظریه‌ی خاص و منسجمی وجود ندارد و آگاهانه به عنوان یک نوع ادبی، مطرح نیست. در کنار انواع محتوای شعر فارسی، مثل: توحید، نعت، وصف، موعظه و تحقیق، زهدیات، مرثیه، منقبت، خمربیه، حبسیه، مناجات، ساقی‌نامه، غزل و... نامی از طنز برده نشده است.

البته هجو و هزل و خبیثات و مطایبات و حتی فکاهی را می‌توان از اشکال رایج طنز فارسی دانست. در این صورت، سابقه‌ی طنز به قرن‌ها پیش می‌رسد.

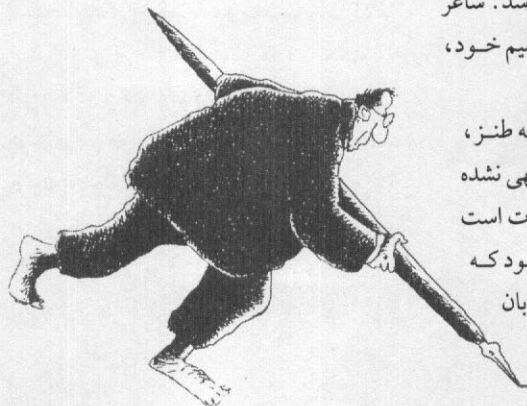
در یونان، فلاسفه و از جمله ارسطو به طنز در قالب کمدی توجه کرده‌اند و آن را یکی از انواع شعر (تراژدی - کمدی - درام) دانسته‌اند.

«این اصطلاحات که بسیاری از آن‌ها از زبان عربی به فارسی وارد شده است، از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی مقوله‌ی کمدی و یا از خطوط و مشتقات آن هستند: استهزا، افسوس کردن، بذله، ریشخند، مسخرگی، سخربیه، شوخی، طرب، طنز، فکاهت، مسرت، مضحک، لاغ، لطیفه، لوده، گوازه، مطایبه، هجو، نقیضه، هزل، دلک و...»^{۱۲}

فقط پس از مشروطیت است که طنز جایگاه ثابت و خاصی می‌یابد و عنوان‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به طور کامل در یک قالب ادبی عرضه می‌شود.

قالب‌های طنز:

در ادب فارسی طنز در هر قالبی می‌تواند ارائه گردد و عملاً نیز چنین بوده است. قطعه، رباعی، قصیده، غزل، مستزاد (مخصوصاً در دوران مشروطیت) حکایت، تمثیل، داستان



کوتاه، رمان و در زمان ما کاریکاتور از جمله قالب‌های طنز محسوبند.

۱. رودکی

رودکی در یک قصیده‌ی معروف خود که درباره‌ی جوانی اش سخن می‌گوید و بدان حسرت می‌برد، طنز ظریفی درباره‌ی خانواده دارد:

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود
همیشه گوشم زی مردم سخندان بود
عیال نه، زن و فرزند نه، مؤونت نه
از این ستم همه آسوده بود و آسان بود^{۱۳}
منجیک ترمذی شاعر قرن چهارم که «در هجو و هزل سرآمد شاعران عهد خود شمرده می‌شد» در یک قطعه‌ی دوبیتی، خست و تنگ چشمی برخی را چنین بیان می‌کند:

گوگرد سرخ خواست ز من سبز من پریر
امروز اگر نیافتی روی زردمی
گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست
گر نان خواجه خواستی از من، چه
کردمی؟^{۱۴}

طنز مطلب وقتی آشکار می‌شود که بدانیم گوگرد سرخ یا کبریت احمر، در کمیابی مثل بوده است.

شاهنامه‌ی فردوسی پُر است از طنزهای لطیف و ظریف. مثلاً یک جا رستم در خوان پنجم، در پاسخ اولاد که نام رستم را پرسیده است می‌گوید:

به گوش تو گر نام من بگذرد
دم جان و خون دلت بفسرد
نیامد به گوشت به هر انجمن
کمند و کمان گو پیلتن؟

هر آن مام کو چون تو زاید پسر
کفن دوز خوانمیش و مویه گر^{۱۵}
یاد در جنگ رستم و اشکبوس، وقتی رستم پیاده به جنگ می‌آید، اشکبوس از او می‌پرسد:

- پس اسبت کو؟
رستم می‌گوید: پیاده آمده‌ام تا از تو اسب بگیرم (با کشتن تو)

پیاده ندیدی که جنگ آورد؟
سر سرکشان زیر سنگ آورد؟
به شهر تو، شیر و پلنگ و نهنگ



سوار اندر آیند هر گز به جنگ؟
هم اکنون تو را ای نبرده سوار
پیاده بیاموزمت کار زار
پیاده مرا زان فرستاد توس
که تا اسپ بستانم از اشکبوس^{۱۶}

انوری شاعر قرن ششم، بیشتر هجوها و هزل‌ها و طنزهای خود را در قالب قطعه بیان کرده است. و گاه به صورت رباعی و مثنوی. «حجم قابل ملاحظه‌ای از شعر انوری قطعه‌ها و رباعی‌های اوست. چیزی در حدود یک سوم دیوان و بخش عظیمی از این حجم را هجوها و هزل‌ها و طنزهای انوری تشکیل می‌دهد.»^{۱۷}

سنایی و عطار در قالب مثنوی طنز گفته‌اند و سنایی مثنوی مستقلی به نام: «کارنامه‌ی بلخ» دارد که یکسره مطایبه‌آمیز است. حدیقه‌ی او نیز هزل‌های رکیک بسیار دارد.

مولوی در مثنوی خود به فراوانی از طنز و هزل سود جسته است. سعدی و سیف فرغانی هم طنزهای اجتماعی و سیاسی سروده‌اند.

حافظ از قالب غزل برای طنز گویی استفاده کرده است. آقای بهاء‌الدین خرمشاهی درباره‌ی طنز حافظ مقاله‌ی مستقلی دارند که در کتاب: «در چارده روایت» آمده است و تکرار آن‌ها در این جا لازم نیست.

جامی و وحشی بافقی و صائب تبریزی و یغمای جندقی و قاتنی شیرازی و امثال آن‌ها نیز آثار طنزآمیزی به شعر دارند.

نما در قالب‌های سنتی طنزهای ظریف دارد که قطعه‌ی «میرداماد» از آن جمله است. پیروان نیما، مثل مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد از طنز بهره برده‌اند.

شعر معروف و زیبایی «کتیبه» از اخوان با آن که با الهام از یک حکایت «کشف‌المحجوب» هجویری (قرن پنجم) سروده شده، اما با طنزی تلخ، شکست‌های مردم در انقلابات را با بیانی رمزآلود و طنزآمیز تصویر کرده است.

فروغ فرخزاد هم در شعر: «ای مرز پرگهر» قدرت خود را در ارائه‌ی طنز اجتماعی و سیاسی به خوبی نشان داده است.

پس، از آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که قالب شعر بیش از نثر برای بیان طنز

به کار رفته است و تقریباً در آثار تمام شاعران پارسی‌گو، رگه‌هایی از طنز دیده می‌شود. ولی بعد از جنبش مشروطیت نثر نیز عرصه‌ی مناسبی جهت عرضه‌ی طنز می‌گردد و جایگاهی خاص می‌یابد.

آه‌نگار:

عبید زاکانی برای نخستین بار طنز را به صورتی گسترده و منسجم بنیاد می‌گذارد و برای این کار از نثر سود می‌جوید و ضمن حکایات کوتاه، طنز خود را بیان می‌کند.

جامی (قرن نهم) و فخرالدین علی صفی (قرن دهم) صاحب کتاب «لطایف الطوائف» نیز از نثر حکایتی بیشتر سود می‌جویند.

بسحاق اطعمه (قرن نهم) و محمود نظام قاری در دیوان البسه نوآوری‌های جالب در طنز دارند و مخصوصاً نظام قاری به تقلید از عبید، رساله‌های کوتاه مثنوی طنزآمیز نوشته است که ارزش آن‌ها هنوز ناشناخته مانده است.

در قرن‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، نثر بیش از شعر در خدمت طنز می‌آید و کشکول شیخ بهایی و کشکول‌های دیگر که به پیروی از او نوشته می‌شود، گواه این مطلب است. در قرن چهاردهم با ظهور مشروطیت، نثر کاملاً تثبیت می‌گردد و همراه با شعر در خدمت انقلاب قرار می‌گیرد.

۳. داستان کوتاه و رمان:

با جمال زاده قالب داستان کوتاه و رمان، بار طنز را به دوش می‌کشد و صادق هدایت چه در داستان‌های کوتاه و چه در رمان «حاجی آقا» به وفور طنز به کار می‌برد، هرچند در «وغ و غ ساهاب» از نوعی شعر هجایی جهت بیان طنز استفاده می‌کند.

نویسندگان بعدی مثل: صادق چوبک، جلال آل احمد، بهرام صادقی، جمال میرصادقی و محمود دولت‌آبادی نیز در آثار خود گوشه‌ی چشمی به طنز دارند. نویسندگانی چون ایرج پزشک‌زاد و تنکابنی و رسول پرویزی و خسرو شاهانی، یکسره به طنز پرداخته‌اند. پزشک‌زاد هم از قطعات ادبی و فکاهی در «آسمون و ریسمون» هم از داستان کوتاه در «ادب

مرد به ز دولت اوست - تحریر شد» و هم از رمان «دایی جان ناپلئون» برای بیان طنز استفاده می‌کند. البته کسانی هم چون فریدون توللی می‌کوشند تا به شیوه‌ی گلستان و بهارستان، طنز نویسی کنند که حاصل آن، کتابی چون «التفصیل» است و البته با توفیق روبه‌رو نمی‌شود.

۲. نمایش کوتاه فکاهی:

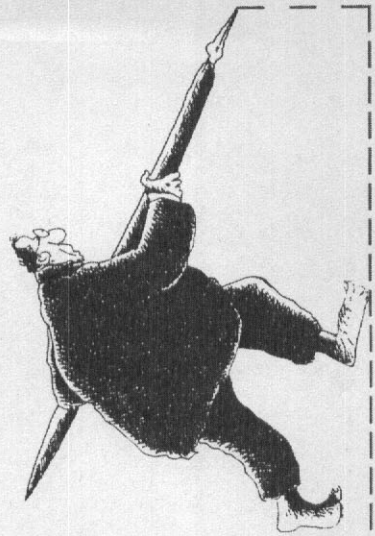
روزنامه‌ی توفیق و نویسندگان آن، مثل: ابوالقاسم حالت و نجف دریابندری و دیگران و نشریات و کتب مشابه آن، حساب جداگانه‌ای دارند که باید مستقلاً بدان پرداخت.

۴. نمایشنامه:

از قالب نمایش نامه هم برای ارائه‌ی طنز بسیار استفاده شده است. با تأسیس «دارالفنون» به وسیله‌ی امیرکبیر، تالاری هم برای نمایش در نظر گرفته شد که نمایش نامه‌های «مولیر» در آن اجرا می‌شد.

«اما قدیم ترین نمایش نامه‌هایی که به تقلید اروپاییان نوشته شده، آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده است که میرزا جعفر قراجه داغی آن‌ها را از زبان آذربایجانی به فارسی ترجمه کرده و این ترجمه‌ها مانند نمایش نامه‌های دیگرگون شده‌ی مولیر، در ادبیات نوین و هنر نوزاد نمایش ایران، محلی پیدا کرده است.»^{۱۸}

نمایش نامه‌های آخوندزاده با عنوان: «تمثیلات» ترجمه شده و انتشارات خوارزمی آن



را منتشر کرده است.

نمایش: «بقال بازی در حضور» که زمان ناصرالدین شاه اجرا شده، رنگ انتقادی و طنزآلود دارد.

اما مهم ترین نمایش نامه ی طنز ایرانی، همانا: «جعفر خان از فرنگ برگشته» نوشته ی حسن مقدم (۱۳۰۴ - ۱۲۷۸ ه. ش) است که در آن رفتار مضحک غرب زده ها از یک سو و خرافات پرستی عوام ایرانی از سوی دیگر، با طنزی شیوا انتقاد شده است.

بعدها غلامحسین ساعدی نیز در نمایش نامه های خود مثل: «آی با کلاه، آی بی کلاه»، نمایش نامه های مشروطه، چوب به دست های ورزشی، پروار بندی و ... از طنزی تلخ و سیاه سود جست. ضمناً غلامحسین ساعدی در مجموعه داستان های کوتاه خود مثل: شب نشینی با شکوه، واهمه های بی نام و نشان، دندیل و قصه های به هم پیوسته ی «عزاداران بیکل» هم از همین نوع طنز استفاده کرد.

در کتاب مفید: «بنیاد نمایش در ایران» از دکتر جتئی عطایی، سیر نمایش نامه نویسی تا مشروطیت دنبال شده است که نشان می دهد اغلب نمایش ها، جنبه ی طنز دارند.

زبان طنز

زبان طنز از پوشیدگی و اعتدال به سوی صراحت و دریدگی و باز دوباره بازگشت به پوشیدگی و استعاره گونگی و رمزگرایی است.

قبل از توضیح درباره ی زبان طنز، لازم است، تفاوت طنز و هجو و هزل گفته شود تا تحلیل و داوری، امکان عملی یابد.

«به علت دشواری تعریف و مرزبندی این سه گونه ی سخن، در این جا یادآور می شویم که در تعریف ما «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین» که عملاً می تواند بعضی از گونه های هجو و هزل را نیز شامل باشد. اما بسیاری از نمونه های هجو و هزل، برخوردار از طنز بدین معنی نخواهند بود. اما هجو، تعریفی آسان تر دارد: «هر گونه تکیه و تأکیدی بر زشتی های وجود یک چیز - خواه به ادعا و خواه به حقیقت - هجو است.» و آن گاه که تکیه و تأکید بر یکی از خصایص باشد، به کاریکاتور تبدیل می شود.

و انوری در تصویر کاریکاتوری بعضی افراد و اشیا الحق، استادی است بی بدیل.

اما هزل: «هزل سخنی است که در آن، هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که ذکر آن ها، در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی، و در حوزه ی قراردادهای اجتماعی، حالت الفاظ حرام یا «تابو» داشته باشد و در ادبیات ما، مرکز آن بیشتر، امور مرتبط با سکس است.»^{۱۹}

البته تعریف های مذکور، خالی از مناقشه نیستند؛ تعریف طنز، مبهم تر از آن است که بتوان چیزی از آن دریافت و تعریف هزل هم با آثار عبیدزکانی نقض می شود. زیرا عبیدزکانی آثار طنزآمیز خود، اغلب از الفاظ ممنوع استفاده می کند، حال آن که آن ها هزل نیستند و در مقوله ی طنز قرار می گیرند.

می توان گفت: طنز بیان کنائی یک عیب و زشتی فردی و اجتماعی است که مخاطب خاصی ندارد و به همین دلیل همیشه و همه جا می تواند صادق باشد، هر چند با الفاظ ممنوع بیان شود. طنز همواره پیامی اصلاح کننده دارد.

هجو: بیان عیب و زشتی کسی به منظور تخریب شخصیت او است که مخاطب شاعر یا نویسنده قرار گرفته است.

هزل: لطفه های مربوط به امور جنسی است که صرفاً جنبه ی التذاذ و سرگرم کنندگی دارد.

البته گاهی تفکیک آن ها از هم بسیار دشوار

است. اما در هر حال به تقریب می توان گفت زبان طنز اغلب متین و غنیف است؛ مثل طنزهای فردوسی و عطار و حافظ و اوحدی مراغه ای در «جام جم» و دهخدا و نسیم شمال و عشقی و عارف. ایرج میرزا استثناست و در طنز خود از کلمات رکیک استفاده می کند، درست مانند عبیدزکانی.

سنایی و مولوی البته برای مقاصد عرفانی هزل های رکیک می سرایند و از آن ها نتایج اخلاقی و عرفانی می گیرند. هم حدیقه ی سنایی و هم مثنوی مولوی موارد متعددی از این گونه هزل های طنزآمیز دارند.

اساساً در آثار شاعران ایرانی، طنز مقوله ی جداگانه ای به شمار نمی رود، بلکه باید آن ها را در همین هزلیات و فکاهیات باز جست یا از خلال داستان ها و حکایات و قصایید و مخصوصاً قطعات استخراج نمود.

زبان هجو اغلب تند و وقیح است که نمونه های برجسته ی آن را در اشعار سوزنی سمرقندی (قرن ششم) انوری، یغمای جندقی (قرن سیزدهم) و قآنی شیرازی می توان دید.

زبان هزل، بیشتر مستهجن و تحریک کننده است؛ مثل هزل های انوری، سعدی، قآنی در کتاب پریشان که به تقلید از گلستان نوشته است و در همه جا بازگو کردن نیستند.

با انقلاب مشروطه، طنز از آن جا که جنبه ی سیاسی - اجتماعی به خود می گیرد، به طور طبیعی از وقاحت کلام هجو و هزل اجتناب می کند. در آثار امثال عشقی و نسیم شمال یا دهخدا و آخوندزاده، کلمات رکیک و الفاظ قبیح راه ندارد. به طوری که تمام آثار طنزآمیز دهخدا را همه جا می توان خواند، بی آن که احساس شرمساری به کسی دست دهد.

در دوره ی معاصر هزل های قدیمی، صورتی جدی و هوس انگیز می یابند و از قلمرو طنز خارج می شوند و حالت «پورنوگرافیک» واقعی به خود می گیرند. مانند: ترجمه های پژمان بختیاری از اشعار «بیلیتیس» شاعره ی یونانی، اشعار اولیه ی فروغ فرخزاد و برخی شعرهای نصرت رحمانی. البته امثال دکتر باستانی پاریزی هم چنان گاه هزل های رکیک

می سزایند که چون حرفه‌ی شاعری ندارند، از بحث کنونی خارج هستند.

در نثر معاصر، جمال زاده همواره عفت کلام را حفظ می‌کند. صادق هدایت گاه پرده‌دری و وقیح می‌نویسد. صادق چوبک در پرده‌دری افراط می‌کند و پزشکزاد و فریدون تنکابنی به آوردن الفاظ رکیک بی‌میل نیستند. در مجموع می‌توان گفت که حرمت کلمه و کلام در نزد معاصران اغلب محفوظ است.

انواع طنز از نظر مضامین

۱. طنز فری

این گونه طنز بیشتر به صورت هجو نمایان شده است، اما گاهی هم درباره‌ی مشکلات و دشواری‌های شخصی شاعر یا نویسنده و یا افراد دیگر است. مثل طنزهای فردوسی که درباره‌ی رستم است و دو نمونه از آنها قبلاً نقل شد. و یا مواردی از انوری.

۲. طنزهای خردمندی

که اغلب حالت هزل دارد و غرض از آنها التذاذ نفسانی و تحریک جنسی است.

۳. طنز فلسفی

اغلب رباعیات خیام و برخی از اشعار «مصیبت‌نامه»ی عطار و بعضی از ابیات حافظ رنگ طنز فلسفی دارند و چون و چرایی در کار جهان پیش می‌کشند. مثال:

گویند کسان بهشت با حور خوش است
من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار
کاواز دهل شنیدن از دور خوش است^{۲۱}
عطار در مصیبت‌نامه‌ی خود، حکایات بسیاری آورده که در آنها به طرزی ظریف، به نظام هستی و جامعه اعتراض شده است. برای نمونه:

آن یکی دیوانه‌ای یک گرده خواست
گفت: «من بی‌برگم، این کار خداست»
مرد مجنون گفتش: «ای شوریده حال
من خدا را آزمودم قحط سال
بود وقت غر زهر سو مرده‌ای
و او نداد از بی‌نیازی گرده‌ای»^{۲۲}

این بیت معروف حافظ هم نقل می‌شود:
پیر ما گفت: «خطا بر قلم صنع نرفت»
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

۴. طنز عرفانی

که در «اسرار التوحید» محمد بن منور (قرن ششم) و آثار عطار و مولوی و سعدی و حافظ نظایر و نمونه‌های فراوان دارد. مثلاً:

«یکی ... این آیت بخواند: «وقودها الناس والحجارة» [سوره ۲۴، آیه ۲] و شیخ ما در آیت عذاب کم سخن گفتی. گفت: چون سنگ و آدمی هر دو به نزدیک تو به یک نرخ است، دوزخ به سنگ می‌تاب و این بیچارگان را مسوز.»^{۲۳}
درباره‌ی ابوسعید ابی‌الخیر و طنز او باید گفت:

«ابوسعید طنزی لطیف و انسانی و نجیب دارد و پرهیزی ندارد از این که حتی در حوزه‌ی الاهیات هم این طنز را تسری دهد. او هم در گفتار خویش اهل طنز است و هم در رفتار خویش. از طنز دیگران نیز بسیار لذت می‌برد.

وقتی کسی مطلبی از وی پرسید و او پاسخ داد، این مرد گفت: «آنچه تو گفتی در هفت سبُع قرآن وجود ندارد.» ابوسعید گفت: «این در سبُع هشتم است.» ...

در اسرار التوحید نمونه‌های بسیاری از این طنزهای لطیف ابوسعید وجود دارد.^{۲۴}

۵. طنز اجتماعی

این نوع طنز ارزش و اهمیت بیشتری دارد، به طوری که برخی از افراد، طنز را در آن منحصر کرده‌اند و با شنیدن نام طنز به یاد آن می‌افتند. و این البته خطاست. طنز اجتماعی یکی از اشکال طنز است نه همه‌ی آن. امروزه طنز اجتماعی کاربرد فراوان دارد و مجلات طنزآمیزی مثل «گل آقا» سوژه‌های اجتماعی را به کار می‌گیرند؛ مثل: تورم، رشوه‌خواری، روابط ادارات و سازمان‌ها با هم، عملیات متضاد نهادهایی چون برق و گاز و مخابرات و آب و فاضلاب، کاغذبازی، روابط ارباب رجوع با ادارات و ...

به هر حال، این نوع طنز بانواری و عطار

شکل واضح و ممتاز به خود می‌گیرد و با حافظ و عبیدزاکانی به اوج می‌رسد و با دهخدا پختگی کامل می‌یابد. نمونه آوردن از این نوع طنز هم آسان و هم دشوار است. آسان به خاطر کثرت آن، دشوار به جهت انتخاب. به هر حال یک نمونه از عطار نیشابوری نقل می‌شود که قدر و مقام او در طنز، هنوز ارزیابی و شناخته نشده است:

سائلی پرسید از آن شوریده حال
گفت: اگر نام مهین ذوالجلال،
می‌شناسی، باز گوی مرد نیک
گفت: نان است آن، بتوان گفت لیک
مرد گفتش: احمقی و بی‌قرار؟
کی بود نام مهین نان؟ شرم دار
گفت: در قحط نشابور ای عجب
می‌گذشتم گرسنه چل روز و شب
نه شنوادم هیچ جا بانگ نماز
نه دری بر هیچ مسجد بود باز
من بدانستم که نان نام مهینست
نقطه‌ی جمعیت و بنیاد دینست^{۲۵}

۶. طنز سیاسی

طنز سیاسی هم ارزش خاص دارد و در گذشته، اغلب از زبان دلچک‌ها و دیوانه‌نمایان و مجانین عقلا، امثال «بهلول» بیان می‌شده است. حافظ و عبید طنزهای سیاسی دارند. حافظ هر جا لفظ «محتسب» را به کار می‌برد منظور «محمد مبارز» حاکم سفاک فارس است.

انوری نیز در قطعه‌ی معروف «والی شهر ما گداست» چنین منظوری دارد. از مشروطه به بعد، طنز سیاسی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و امثال بهار و عشقی و عارف و دهخدا با اشعار و نوشته‌های طنزآمیز به ستم محمدعلی شاه و استبداد و قراردادهای خارجی مثل قرارداد ۱۹۱۹ می‌تازند و افشاگری می‌کنند. در واقع، فقط در دوره‌ی مشروطیت است که طنز، آگاهانه جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی قوی به خود می‌گیرد و با انتقاد از ناکاری‌های ستمگران و خائنان به وطن، صراحت و برجستگی می‌یابد. به عبارت دیگر، هزل و هجو به طنز راستین تبدیل می‌گردد و از خصوصیت فردی و ویرانگر

آن کاسته می‌شود و حالت سازنده و اصلاح‌کننده به خود می‌گیرد. در واقع، سیر طنزگویی، از فردیت به کلیت تحوّل می‌یابد. دشنام‌گویی به دانش می‌انجامد و بدگویی به خیرخواهی - آن هم در سطح جمعی و جامعه‌گرایش پیدا می‌کند. لذت هزل، به عزت طنز منجر می‌گردد.

در دوران ما طنز سیاسی، حالت کاملاً نمادین یافته و به صورت پوشیده و رمزی بیان می‌شود. «ای مرز پرگهر» فروغ از این جمله است. «دایی جان ناپلئون» ایرج پزشکزاد به صورتی نمادین، مقهوریت و ترس و بیم برخی از رجال وطنی در برابر استعمار خارجی و گناه همه چیز را به گردن آن‌ها انداختن و دست خارجی در هر جا و هر کار دیدن را، ضمن رمانی جذاب مجسم می‌کند.

اما از آن جا که به علت عدم بررسی محتوایی آثار شاعران ایرانی، موارد طنزآمیز آثار آن‌ها چندان شناخته نیست، یک نمونه از خواجه‌ی کرمانی (قرن هشتم) نقل می‌شود.

روزی وفات یافت امیری در اصفهان
زان‌ها که در عراق به شاهی رسیده‌اند
دیدم جنازه بر کتف تونیان و من
حیران که این جماعت از این تا چه
دیده‌اند؟

پرسیدم از کسی که: چرا تونیان شهر
از کارها جنازه کشی برگزیده‌اند؟
حمال مرده در همه شهری جدا بود
هر شغل را برای کسی آفریده‌اند
بر زد بروت و گفت: که تا ما شنیده‌ایم
حمایان همیشه نجاست کشیده‌اند!^{۲۶}

۷. طنز خانوادگی

این نوع طنز تقریباً جدید است و بر اثر توسعه‌ی شهرنشینی پدید آمده است. سوژه‌های این نوع طنز عبارت است از: روابط میان زن و شوهر، عروس و مادر شوهر و بالعکس، داماد و مادرزن، موجر و مستأجر، کارمند و رئیس اداره، درآمد اندک کارمندان، چشم و هم‌چشمی‌های بین‌زنان و ... مجلاتی مثل توفیق توجه خاص به این نوع طنز داشتند.

نتیجه‌ی این بخش این است که اختصاص عنوان طنز به طنز سیاسی و اجتماعی خطاست و انواع دیگر هم اهمیت دارند.

جایگاه طنز و طنزپردازان قبل از مشروطه

از آن جا که قبل از مشروطه، طنزنویسی نوع خاص و جداگانه‌ای در ادب فارسی به شمار نمی‌رفته و مطالب طنزآمیز در لابه‌لای مطالب دیگر و به منظور القای مقاصد شخصی یا مفاهیم اخلاقی و عرفانی بوده، برای طنزپردازان گذشته جایگاه خاص نمی‌توان قائل شد. البته شاعرانی چون سوزنی سمرقندی و تاحدی انوری به هزل و هجاءگویی شهرت داشته‌اند و یا خبیثات سعدی معروف بوده است، اما تلقی عامه از این گونه سخنان مثبت نبوده و آن‌ها را از نظر اخلاقی و دینی تأیید نمی‌کردند و خود شاعران نیز در اواخر کار، از ابراز این جنس مطالب، اظهار پشیمانی می‌نموده‌اند.

مثلاً انوری گفته است:

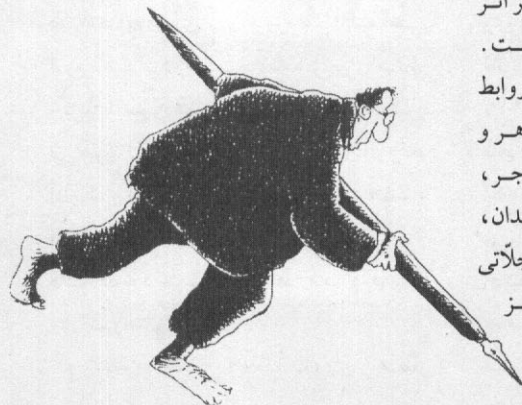
دی مرا عاشقگی گفت: غزل می‌گویی؟
گفتم از مدح و هجاء دست بیفشاندم هم
گفت: چون؟ گفتمش آن حالت گمراهی

رفت

حالت رفته دگر باز نیاید زعدم^{۲۷}

جایگاه طنز و طنزپردازان بعد از مشروطه

اما پس از مشروطه، طنز فارسی با «چرند و پرند» دهخدا به صورتی قاطع و آگاهانه به مثابه‌ی یک نوع ادبی تازه، مقام برجسته‌ای می‌یابد و بعد از او طنزنویسی، هنری می‌شود که از هر کسی ساخته نیست.



در دوره‌ی معاصر، طنزنویسی جایگاه ارزشمندی دارد و رسانه‌های گوناگون می‌کوشند تا با بهره‌گیری از آن با مخاطبان خود صمیمانه‌تر رابطه برقرار کنند. البته حصول این هدف، نیاز به دقت و ظرافت تمام دارد.

طنزپردازان حرفه‌ای

در ادب گذشته‌ی ایران مشکل بتوان جز عیدزاکانی، طنزپرداز حرفه‌ای دیگری را نام برد. فخرالدین علی صفی هم (قرن دهم) در کتاب خود «لطایف الطوائف» کم‌تر ابتکار به خرج داده و بیشتر از آثار قدما از جمله عیدزاکانی، بهره گرفته است. در قرن نهم طنزپرداز گمنام دیگری هست که می‌توان او را نیز در این مقوله، حرفه‌ای دانست: مولانا محمود نظام قاری، صاحب «دیوان البسه». نظام قاری در نوعی تقلید از شعر دیگران به جهت مضمون پردازی‌های طنزآمیز (پارودی) گاه ابتکارات ظریف دارد. مثلاً:

توان آدمی ساخت از رخت رنگین
چو آن لعبتک‌ها که سازد ملاءب
به مقدار تشریف و خلعت بیابی
به محفل، جواب سلام و مراحب^{۲۸}



ز سر بقچه‌ی آلباس اهل بخل کمتر پرس
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این
معمراً

(ص ۳۷)



زبهر پوشش و بخشش بود رخت
درون بقچه‌ی پوشیدن چه حاصل؟
لباس عاریت بر کنندن از خلق
میان جمع پوشیدن چه حاصل؟
چو تن باشد برهنه، کیسه خالی
بهای جامه پرسیدن چه حاصل؟

(ص ۹۱)

البته پیشرو نظام قاری در پارودی سرودن، بسحاق اطعمه بوده است و او خود، خوراکی‌ها را سوژه‌ی طنزهای خود قرار می‌داد. به قول نظام قاری:

«با خود اندیشیدم که چون شیخ بسحاق
اطعمه (علیه‌الرحمه) در «اطعمه»، دیگ خیال

بر آتشِ فکرت نهاد، من نیز در «البسه» اقمشه‌ی معانی در کارگاه دانش به بار نهم ... فی الجمله از او کشگینه و از ما پشمینه ... اگر آنجا بورانی است، اینجا بارانی است ... اگر آنجا پیاز و سیر است، اینجا والا و حریر است ... اگر آنجا کیاست، اینجا دیباست. »

(ص ۹)

نظام قاری به تقلید از «ده فصل» و «تعریفات» و «صد پند» عبیدزاکانی، «ده وصل» و «صد وعظ» دارد.

مثلاً در «ده وصل» با استفاده از اصطلاحات صرف و نحو گوید:

«السالم: جامه‌ای که خود دوزند.
غیر سالم: آنکه از بازار دوخته خردند.
المجرور = دامن.
مضاف و مضاف‌الیه = جامه‌ی نارسا و وصله‌ی اضافه.

الموصلات: جامه‌های وصله زده. «
(ص ۱۵۸)

در قرن دهم مولانا فخرالدین علی صفی‌با کتاب «الطائف الطوائف» خود می‌تواند همچون یک طنزنویس برجسته مطرح گردد. بخشی از کتاب «دیدار با اهل قلم» دکتر غلامحسین یوسفی (صص ۳۴۱-۳۱۵، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۶۷) به معرفی این کتاب اختصاص دارد و تکرار مطالب آن در این جا شایسته نیست. پس به نقل یک نمونه از حکایات آن که طنز سیاسی دارد، بسنده می‌شود:

«اموال رعیت»

«روزی جعفر بن یحیی بن خالد برمکی، در صحرائی پهلوی هارون الرشید می‌راند. ناگاه یک قطار شترپیر زر پیش آمد. هارون الرشید پرسید که: این خزانه از کجاست؟ گفتند: این هدیه‌ای است که علی بن عیسی از ولایت خراسان، فرستاده و هارون در آن ایام او را والی خراسان ساخته بود و فضل بن یحیی، برادر جعفر را عزل کرده. پس روی به جعفر کرد و از روی سرزنش گفت:
این مال در زمان حکومت برادرت کجا بود؟
گفت: در کیسه‌های خداوندان مال. »

در قرن سیزدهم یغمای جندقی و قانسی را می‌توان از طنزپردازان خصوصی برشمرد. و البته در آثار یغماگاه طنزهای اجتماعی و سیاسی هم به چشم می‌خورد.

علی اکبر دهخدا و نسیم شمال، دوغول طنزپردازان بزرگ ایرانی هستند که اوکی با نثر و دوغی با شعر، جایگاه طنز و طنزپرداز را به اعلی درجه‌ی ممکن می‌رسانند. البته تأثیر مجله‌ی «ملأ نصرالدین» و علی اکبر صابر قفقازی بر هر دو، امری است مسلم.

در دوره‌ی ما، ایرج پزشکزاد، فریدون تنکابنی، عباس پهلوان و رسول پرویزی و خسروشاهانی و ابوالقاسم حالت چهره‌های برجسته‌ی طنزنویسی و طنزسرایی به شمار می‌روند که کار اصلی شان در این نوع ادبی بوده است.

از مجموع مطالب این بخش می‌توان نتیجه گرفت که طنزنویسی به عنوان یک مشغولیت اصلی، بیشتر در نثر متجلی شده است. در عالم شعر، طنز همواره یک مسأله‌ی فرعی به شمار می‌رفته است. البته نسیم شمال و شاید ایرج میرزا دو استثنا در این زمینه باشند؛ در میان گذشتگان نیز بسحاق اطعمه و نظام قاری (البسه).

دریغا که آوردن حتی یک نمونه از طنز شاعران و نویسندگان - از قدیم تا امروز - در این مقاله امکان ندارد و به کتابی مفصل نیازمند است. برای آگاهی از نمونه‌ها می‌توان علاوه بر مآخذ این مقاله، به این آثار مراجعه نمود:

- ۱- اسدی پور - بیژن و عمران صلاحی، طنزآوران امروز، انتشارات مروارید.
- ۲- حلبی، دکتر علی اصغر: مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، انتشارات پیک ۱۳۶۴.
- ۳- حلبی، دکتر علی اصغر: خواندنی‌های ادب فارسی، انتشارات زوآر، ۱۳۶۱.
- ۴- پناهی سمنانی، احمد: سرگذشت شگفت‌انگیز طنز، مجله‌ی آشنا، شماره‌ی پانزدهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۲.
- ۵- وثوق، علی، طنز و بذله‌گویی در سیاست و اجتماعی، مجله‌ی آینده، شماره‌های ۷-۸ سال ۱۳۵۹، ص ۵۳۹ به بعد.

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- دهخدا، امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱.
- ۲- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سوزآبادی، به اهتمام: یحیی مهدوی، ص ۳۰۱، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- ۳- عقیقی، دکتر رحیم، فرهنگنامه‌ی شعری، جلد دوم، ص ۱۷۳۸، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۴- همان مآخذ.
- ۵- آریسن پور، یحیی، از صبا تا نسیم، جلد دوم، ص ۳۶، انتشارات زوآر، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۶- سعدالدین و راوی، مرزبان نامه، به تصحیح محمد روشن، صص ۱۷۲-۳، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۷- نقل از: یغمای، اقبال، دانای بزرگ: بزرگمهر، ص ۷۵، بی‌نا، بی‌تا.
- ۸- برای آگاهی از طبقه‌ی دلفک‌ها از جمله می‌توان به کتاب: دلفک‌های درباری، تألیف حسین نوریبخش از انتشارات مناسی مراجعه کرد. کتاب دیگر همین نویسنده با عنوان: «کریم شیره‌ای» هم مطالبی درباره‌ی نقش دلفک‌ها در اوضاع سیاسی-اجتماعی دارد.
- ۹- راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد ششم، صص ۳۱-۶۳۰، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۱۰- محجوب، دکتر محمدجعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۸۴، انتشارات فردوس و جامی، چاپ اول، بی‌تا.
- فاضل محترم، آقای احمد پناهی سمنانی در شماره‌ی پانزدهم مجله‌ی آشنا (بهمن-اسفند ۱۳۷۲) مقاله‌ای دارد با عنوان: سرگذشت شگفت‌انگیز طنز، که در نقل کلام دکتر محجوب اندکی تحریف کرده و به جای: هجو، کلمه‌ی طنز را گذاشته‌اند. (ص ۴۳) به نظر دکتر محجوب، هجو قبل از اسلام نبوده است نه طنز.
- ۱۱- سبک خراسانی در شعر فارسی، صص ۸۴-۵.
- ۱۲- ناظرزاده کرمانی، دکتر فرهاد، نکاتی پیرامون تعریف کسب‌ی، نامه‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۳، بهار ۱۳۷۱، ص ۱۱۵.
- ۱۳- صفاء، دکتر ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، جلد یک، ص ۳۸۵، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱.
- ۱۴- همان، ص ۲۲۵.
- ۱۵- فردوسی، شاهنامه، براساس شاهنامه‌ی ژول مول، به کوشش پرویز اتابکی، ص ۲۶۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۶- همان، ص ۷۰۰.
- ۱۷- شفیع کدکنی، دکتر محمدرضا، مفلس کیبیا فروش، نقد و تحلیل شعر انوری، ص ۵۱، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- ۱۸- از صبا تا نسیم، جلد اول، ص ۲۴۲.
- ۱۹- مفلس کیبیا فروش، صص ۲-۵۱.
- ۲۰- خیام، رباعیات، ص ۹، انتشارات علمی (همراه ترجمه به زبان‌های زنده‌ی دنیا)، ۱۳۲۲.
- ۲۱- عطارد، مصیبت‌نامه، به اهتمام: دکتر نورانی وصال، ص ۲۵۱، انتشارات زوآر، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- ۲۲- محمد بن منور، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح: دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، ص ۲۷۴، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- ۲۳- شفیع کدکنی، دکتر محمدرضا: آن سوی حرف و صوت (گزیده‌ی اسرارالتوحید)، ص ۲۳، انتشارات سخن-آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۲۴- مصیبت‌نامه، ص ۲۶۷.
- ۲۵- نقل از: مجله‌ی آشنا، سال اول، شماره سوم بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۱۴۴، مقاله‌ی: خواجهی الرشیدی کرمان سخنور رزمنده‌ی هذستیم، کمال-ص. عینی (از جمهوری تاجیکستان)
- ۲۶- مفلس کیبیا فروش، ص ۲۰۴.
- ۲۷- نظام قاری، مولانا محمود: دیوان البسه، به اهتمام محمد مشیری، ص ۲۸، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۹.
- ۲۸- علی صفی، فخرالدین، لطائف الطوائف، به اهتمام احمد گلچین معانی، ص ۹۸.